

منابع فرهنگ متعالی از منظر قرآن کریم

سید محسن میری*

استادیار جامعه المصطفی (ص)، قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۴/۱۷)

چکیده

اصلاح فرهنگ موجود و تلاش برای ایجاد فرهنگ مطلوب لازمه هر گونه برنامه تحول آفرین برای رشد بشر است و یکی از مهم ترین گام‌ها در این زمینه بکارگیری منابع مناسب برای تأثیر در فرهنگ می‌باشد. این پژوهش با روش تحلیلی - استنباطی جهت استنباط از قرآن کریم و با مطالعه کتابخانه‌ای جهت بهره‌گیری از دیدگاه‌های برخی از صاحب نظران در زمینه فرهنگ و مفسران قرآن کریم به گونه‌شناسی منابع فرهنگ مطلوب از دیدگاه این کتاب مقدس می‌پردازد. این پژوهش ضمن آنکه طبیعت، غریزه، قلب، فطرت، دین، عقل، سیره عقلا و تاریخ را به عنوان منابع فرهنگ مطلوب معرفی می‌کند، گونه‌های مختلف بهره‌گیری فرهنگ از آن منابع در ساحت‌های معرفتی و وجودی را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که این منابع چگونه می‌توانند به نوبه خود راه دستیابی به فرهنگ مطلوب را هموار سازند.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، فرهنگ مطلوب، منابع، طبیعت، غریزه، قلب، فطرت، دین، سیره عقلا، تاریخ.

۵۳

سراج همیار: سال ۴، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۹۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* E-mail: Sm_miri@ miu.ac.ir

مقدمه

یکی از دغدغه‌های اساسی و ذاتی بشر که از گذشته‌های دور تا کنون شاهد ظهور و بروز آن بوده‌ایم، تلاش وی برای تغییر وضعیت موجود به وضعیت مطلوب بوده است و یکی از آشکارترین این تلاش‌ها در ساحت فرهنگ شکل گرفته است، زیرا لازمه هر گونه برنامه اصلاح‌گرایانه و تحوّل‌آفرین برای رشد و ایجاد وضعیت مناسب‌تر برای بشر، اصلاح فرهنگ موجود (و یا مهندسی فرهنگ) و تلاش برای ایجاد فرهنگ مطلوب است. در این زمینه بعثت پیامبران الهی و نزول کتاب‌های آسمانی، نقش بسیار مهمّ و سرنوشت‌سازی را در دستیابی انسان به این هدف ایفا کرده است. طبعاً از آنجا که هر فرهنگی دارای مؤلفه‌های متعدّدی همچون منابع، مبانی و مبادی و ویژگی‌های خاصّ خود است، لازمه اصلاح فرهنگ و دستیابی به فرهنگ مطلوب، ایجاد تغییرات مناسب در منابع، مبانی، ویژگی‌های آن فرهنگ، همراه با بکارگیری روش‌های مناسب می‌باشد.

اسلام به عنوان دین خاتم و کامل‌ترین مکتب برای هدایت و رشد بشر دیدگاه‌های ویژه‌ای در این زمینه دارد که آگاهی از این دیدگاه‌ها اولین گام برای تحقّق فرهنگ مطلوب است. این دیدگاه‌ها در قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) و جانشینان معصوم وی (ع) منعکس گردیده است. طبعاً دستیابی به این دیدگاه‌ها کاری گسترده و عمیق را می‌طلبد که در جای خود کاری بایسته است. آنچه در این نوشتار مورد نظر است، انجام بخشی از طرح مذکور است که به بررسی و تبیین اجمالی منابع فرهنگ مطلوب از دیدگاه قرآن کریم می‌پردازد و بحث از مبانی و مبادی و نیز ابزارها و روش‌های فرهنگ مطلوب را به فرصت دیگری وامی‌گذارد.

پیشینه پژوهش

بحث منابع فرهنگ مطلوب از منظر قرآن کریم سابقه چندانی ندارد، اگرچه بحث‌های فراوانی درباره تعریف فرهنگ، فرهنگ مطلوب از منظر اسلام، منابع شناخت از منظر قرآن و ... صورت گرفته است (که در این مقاله به برخی از آنها اشاره شده است) و نیز اخیراً بحث‌های آغازینی درباره منابع و مناشی فرهنگ (و نه فرهنگ مطلوب) در حال انجام است (ر.ک؛ رشاد و همکاران، ۱۳۹۰)، لیکن موضوع این مقاله با همه آنها متفاوت است، اگرچه از آنها بهره برده است. ویژگی دیگر این مقاله ارائه و برشماری نسبتاً جامع از منابع فرهنگ مطلوب است که نویسنده در حدّ تتبع خود در جای دیگری نیافته است.

مفهوم‌شناسی

فرهنگ: منظور از فرهنگ عبارت از مجموعه‌ای به هم پیوسته از نظام ارزش‌ها و باورها، هنجارها، قوانین و حقوق، اخلاقیات، سنت‌ها و آداب و رسوم، هنر و فناوری، سبک زندگی و بالأخره عادت‌های اکتسابی انسان به عنوان عضوی از جامعه می‌باشد (ر.ک؛ آشوری، ۱۳۸۶: ۱۱۳ و روح‌الأمینی، ۱۳۷۲: ۴۸).

فرهنگ مطلوب: در این نوشتار، فرهنگ مطلوب فرهنگی است که با تکیه بر منابع، مبانی و روش‌های صحیح، از ویژگی‌هایی برخوردار باشد که بتواند انسان و جامعه را به سوی کمال متناسب با ایشان و جایگاه وی رهنمون سازد.

مبانی فرهنگ: مبادی و مبانی فرهنگ، مجموعه‌ای از اصول و بنیان‌های نظری هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و نیز گرایش‌ها و کشش‌های وجودی هستند که فرهنگ از آنها بهره می‌گیرد.

منابع فرهنگ: عبارتند از مجموعه‌ای از اموری که مبانی و مبادی و نیز اجزای فرهنگ (با استفاده و بهره‌گیری از ابزارهای متناسب) از آنها به دست می‌آید؛ مثل وحی، قلب، فطرت، تاریخ و ...

ابزارها و روش‌های فرهنگ: عبارت از اموری هستند که با کمک آنها می‌توان به منابع فرهنگ دست یافت و از آن منابع برای تغییر فرهنگ موجود استفاده کرد؛ مانند حواس و نیز توانایی عقلی انسان که می‌توانند راه انسان را به منابعی مانند عقل و طبیعت فراهم کنند.

منابع فرهنگ مطلوب از دیدگاه قرآن کریم

الف) طبیعت

منظور از طبیعت در اینجا عالم طبیعت و جسمانی است که زمان و مکان و حرکت از ویژگی‌های برجسته آن است (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۷۳).

جهان طبیعت و جسمانی یکی از مظاهر خلقت و آفرینش خداوند است که گستره وسیعی از عالم هستی را از آسمان‌ها، زمین، دریا و ... به خود اختصاص داده است (الأنعام/ ۱، ۷ و ۱۰۱). انسان از آغاز پیدایش خود تا کنون، تعامل بسیار وسیع و گسترده‌ای را با آن داشته است. تلاش

پیوسته و خستگی‌ناپذیر برای آگاهی از پیچیدگی‌های آن، بکارگیری این دانش جهت آسایش و بهره‌وری و نیز تسخیر و مدیریت هر چه بیشتر بر آن شاهدی بر این امر است.

ارتباط انسان با طبیعت از طریق حواس و نیز قوای ادراکی و تحریکی وی انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر، انسان از طریق ابزار حواس پنجگانه و با کمک عقل به درک و فهم طبیعت نایل می‌شود و به دنبال آن، با استفاده از توانایی‌های عملی و ابزارهای لازم به بهره‌وری از آن می‌پردازد. قرآن کریم در موارد متعددی و به شکل‌های مختلف انسان را به تفکر و تأمل در نظام هستی و آفرینش و عبرت‌گیری دعوت کرده است و او را به احیا و آباد کردن آن فراخوانده است: «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا: آیا نمی‌دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است * و ماه را در میان آسمانها مایه روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است؟!» (نوح/ ۱۶-۱۵)؛ «...هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا: ... اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت...» (هود / ۶۱).

چیستی طبیعت

طبیعت از جهات مختلف فرهنگ را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و این به دلیل نوع نگاهی است که قرآن به طبیعت دارد. از دیدگاه قرآن کریم جهان طبیعت از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

- مخلوق و آفریده خداوند است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ... ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید، و ظلمت‌ها و نور را پدید آورد...» (الأنعام / ۱).

- بر اساس حق آفریده شده است: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ... اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید» (الأنعام / ۷۳).

- موجودی منسجم و سامانمند است که همه اجزای آن به اندازه خلق شده‌اند و هیچ نقص و فتوری در آنها راه ندارد: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ: همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید. در آفرینش

خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی! بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی؟!» (الملک/۳).

- به سوی هدف ویژه و خاص خود رهسپار است: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» نه خورشید را سزاست که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد و هر کدام در مسیر خود شناورند» (یس/۴۰).

- تجلی و مظهر اسماء و صفات خداوند است و خداوند در آینه وجود طبیعت خود را نشان می‌دهد: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيغِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکت هستند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده است و با آن، زمین را پس از مرگ زنده نموده است، و انواع جنبندگان را در آن گسترده است و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند» (البقره/۱۶۴).

- موجودی آگاه و باشعور است که پیوسته به ذکر و یاد خداوند مشغول است: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند و هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید...» (الاسرا/۴۴).

- آفرینش انسان در دامان همین طبیعت و عالم ماده شکل می‌گیرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛ * سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [= رَجِم] قرار دادیم؛ * سپس نطفه را به صورت علقه [= خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم. پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است» (مؤمنون/۱۴-۱۲).

- بالأخره خداوند این طبیعت را در اختیار انسان قرار داده است و او را ترغیب می‌کند تا با به‌کارگیری درست و آباد کردن و احیای آن به رشد مناسب خود دست یابد: «...هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا:... اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت...» (هود / ۶۱).

تأثیر طبیعت بر فرهنگ

با توجه به این نگاه، انسان می‌تواند با استفاده از ابزار عقل (قوة عاقله)، حسّ و قلب، ظرفیت‌های زیر را از طبیعت دریافت کند و در ایجاد فرهنگ مطلوب به‌کار گیرد:

درک ملموس حضور خداوند یگانه قاهر و قادر در سراسر طبیعت و زندگی انسان و درک هدمندی و معناداری عالم

توجه یافتن به رستاخیز و قیامت و حیات مجدد از طریق حوادث طبیعت: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَا لَهُ لِبَدٌ مِّمَّيْتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: او کسی است که بادهای را بشارت‌دهنده در پیشاپیش (باران) رحمت خود می‌فرستد تا ابرهای سنگین‌بار را (بر دوش) کشند. (سپس) ما آنها را به سوی زمینهای مرده می‌فرستیم و به وسیله آنها آب (حیات بخش) را نازل می‌کنیم و با آن از هرگونه میوه‌ای (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم. اینگونه (که زمینهای مرده را زنده کردیم)، مردگان را (نیز در قیامت) زنده می‌کنیم، شاید (با توجه به این مثال) متذکر شوید» (الأعراف / ۵۷).

کشف قوانین آن برای رشد و پیشرفت مادی و دستیابی به راه‌های بهتر و مناسب‌تر زندگی: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوُونا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلَنَاهُ تَفْصِيلًا: ما شب و روز را دو نشانه توحید و عظمت خود قرار دادیم. سپس نشانه شب را محو کردیم و نشانه روز را روشنی‌بخش ساختیم تا (در پرتو آن)، فضل پروردگارتان را طلب کنید (و به تلاش زندگی برخیزید) و عدد سالها و حساب را بدانید و هر چیزی را به‌طور مشخص و آشکار بیان کردیم» (الإسراء / ۱۲)؛ «وَهُوَ الَّذِي

جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ...: او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله آنها راه یابید...» (الأنعام / ۹۷).

پدید آمدن عزت نفس و اعتماد به نفس برای انسان از طریق آگاهی به اسرار طبیعت و نیز مدیریت و تسخیر آن: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم» (الاسرا / ۷۰).

۴۵

عبرت‌گیری از حوادثی که در این طبیعت گذشته است: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ...: در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند...» (العنکبوت / ۲۰).

سراج

منیر؛

سال

۴،

شماره

۱۲،

پاییز

۱۳۹۲

یادگیری از موجودات عالم طبیعت مانند آنچه فرزند آدم در مورد دفن برادر خود از کلاغ آموخت: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَ أَخِيهِ...: سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کند و کاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند...» (المائدة / ۳۱).

دریافت آرامش و نشاط به عنوان یکی از عوامل مولد فرهنگ از طبیعت؛ به عنوان نمونه آب که یکی از نعمت‌های الهی در طبیعت است، موجب پاکیزگی جسم و روح و مایه نشاط است: «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا: او کسی است که با دها را بشارتگرانی پیش از رحمت خود فرستاد و از آسمان آبی پاک‌کننده نازل کردیم» (الفرقان / ۴۸).

ارضا و اغنای حسّ زیباشناسانه انسان که نقش مهمی در رشد فرهنگ دارد. نمونه آن حرکت دسته‌جمعی گوسفندان و چهارپایان از اغل به چراگاه و برعکس هنگام صبح و عصر است که این گونه مناظر موجب ارضای حسّ زیباشناسانه انسان و رضایتمندی اوست. قرآن کریم از این منظره تعبیر به «جمال» کرده است: «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ: و در آنها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که آنها را به استراحت گاهشان باز می‌گردانید و هنگامی که (بامدادان) به صحرا می‌فرستید» (التحل / ۶). برخی نمونه‌های دیگر برای ارضای حسّ زیباشناسانه

انسان عبارتند از: تزیین و آراستن آسمان به ستاره‌ها و سیاره‌های زیبا برای نظاره‌گران و تعبیر از آنها به عنوان چراغ‌های آسمان: «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ: ما آسمان نزدیک [= پایین] را با ستارگان آراستیم» (الصافات/۶)، «...وَزَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...: و آسمان پایین را با چراغهایی [= ستارگان] زینت بخشیدیم...» (الفصلت/۱۲) تا او این زیبایی‌ها را لمس کند و به ساحت آفریننده زیبایی‌ها که خود زیباترین است بار یابد: «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ * وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ: آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم و چگونه آن را (به وسیله ستارگان) زینت بخشیده‌ایم و هیچ شکاف و شکستی در آن نیست؟! * و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌هایی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز در آن رویاندیم، * تا وسیله بینایی و یادآوری برای هر بنده توبه‌کاری باشد» (ق/۸-۶).

بهره‌گیری از پدیده‌های طبیعت برای مشابه‌سازی مثبت و خلاق میان انسان و طبیعت جهت تربیت و رشد انسان مانند تمثیل سنگدلی و قساوت به سنگ سخت: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...: سپس دل‌های شما بعد از این واقعۀ سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر...» (البقره/۷۴) و مانند تمثیل درختان سخت‌ریشه و سروقامت و پُرتمر برای زندگی انسان‌های شریف و شایسته: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟! * هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند)» (ابراهیم/۲۴-۲۵).

ب) غریزه‌ها و انگیزه‌های زیستی

منظور از غریزه در اینجا عبارت از گرایش و تمایل درونی و ذاتی ارگانیسم‌های زنده اعم از انسان و حیوان به سمت انجام کارها و امور مشخص است. این گرایش‌ها همچون راهنمای زندگی و

عمل این موجودات عمل می‌کند؛ مانند لاک‌پشت‌های دریایی که در کنار دریا زاده می‌شوند و به طور غریزی به سوی دریا حرکت می‌کنند و یا زنبورهای عسل بدون آموزش قبلی همگی از طریق رفتارهای خاصی پیام‌هایی را میان خود ردّ و بدل می‌کنند (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۴۶۶).

این کشش‌ها و گرایش‌ها همچون نیروهای محرکی هستند که موجب پیدایش نشاط و برانگیختگی انسان به سوی هدف مشخصی می‌شوند و او را به برآوردن نیازهای اساسی و ضروری زندگی و ادامه آن و نیز هماهنگی با محیط پیرامونی و ... وامی‌دارند (ر.ک؛ نجاتی، ۱۳۸۱: ۳۱، ۹۵، ۱۰۸ و ۱۶۷). به عنوان مثال گرسنگی، تشنگی، خستگی، ترس از ناامنی و خطرات پیرامونی، گرما و سرما، آسیب و درد و تنفس و ... همگی انگیزه‌هایی هستند که ضامن حفظ و بقای موجود زنده هستند و انسان را وامی‌دارند تا برای تأمین و اشباع هر یک تلاش کند و نداشتن و یا از دست دادن آن همواره موجب نگرانی او بوده است. اختصاص وقت کافی و مناسب برای رفع خستگی و آرامش و تهیه مسکن جهت آرامش و نیز تأمین امنیت جانی از خطرات پیرامونی نمونه‌هایی از این دست هستند: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقٌهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ: خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند)، مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا می‌رسید، اما به نعمت‌های خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید» (التحل / ۱۱۲)؛ «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ: او کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش بیابید و روز را روشنی‌بخش (تا به تلاش زندگی پردازید). در اینها نشانه‌هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند» (یونس/۶۷).

سراج مهر؛ سال ۱۳۹۲، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۹۲

تأثیر غریزه بر فرهنگ

از آنجا که این غرایز و انگیزه‌ها نقش مهمی در حیات انسان دارند، طبعاً می‌توانند در شکل‌گیری فرهنگ مطلوب نقش اساسی ایفا کنند؛ به عنوان نمونه انگیزه غریزه جنسی موجب بقای نوع انسانی و پیشرفت تمدن و فرهنگ انسان می‌گردد. این انگیزه انسان را برمی‌انگیزد تا واحد اجتماعی بنیادین خانواده را تشکیل دهد، هریک از زوجین با مشارکت‌های جسمی و روانی خود به آرامش و امنیت روانی لازم دست یابند، ظرفیت‌های عاطفی انسانی و مهربانی و هماهنگی و

همکاری در آنها شکل بگیرد، فرزندان سالمی پدید آورند تا با رشد و تربیت آنها زمینه گسترش و تعمیق فرهنگ مطلوب فراهم آید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند» (الروم/۲۱)؛ «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ». او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیسایید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حمله سبک برداشت که با وجود آن به کارهای خود ادامه می‌داد و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خود خواستند اگر فرزند صالحی به ما دهی، از شاکران خواهیم بود» (الأعراف/۱۸۹)؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماسست (که) خداوند دانا و آگاه است» (الحجرات/۱۳)؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا». ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت، و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترف هستید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید، (و نیز از قطع رابطه با) خویشاوندان خود بپرهیز کنید، زیرا خداوند مراقب شماسست» (النساء/۱).

انگیزه مادری نیز سبب می‌شود زنان به داشتن فرزند علاقمند شوند تا بتوانند این عاطفه نهفته و غیر فعال را به فعلیت برسانند و از آسیب روانی معطل ماندن ظرفیت‌های وجودی خود در امان بمانند و به عبارت دیگر، به آرامش روانی در این خصوص برسند. سختی و دشواری دوران حاملگی و شیر دادن و رسیدگی به امور کودک را با همه وجود تحمل کنند (دورانی که جنین و طفل نزدیک‌ترین پیوند وجودی را با مادر می‌یابد و این عاطفه مادری و گذشت را با همه وجود دریافت

می‌کند تا بعداً در زندگی از آن بهره‌بردار و نیز سبب می‌شود تا انسان به رگه‌ها و لمحاتی از محبت‌های الهی به بشر آگاه شود تا محبت بدون هیچگونه چشمداشت و نیز رنجی که علاقه‌ای به از دست دادن آن ندارد، بچشد، از دنیای محدود محبت‌های محاسبه‌گرایانه و مبتنی بر ترس یا پاداش مادی بگذرد و به جهان پهناور محبت ایثارگرانه وارد شود: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْرِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ

صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ: ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد، می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی، به جای آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح گردان. من به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم و من از مسلمانانم» (الأحقاف / ۱۵)، «وَأَصْبَحَ فُؤَادًا لِّمُوسَىٰ فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت؛ و اگر دل او را (با ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند» (القصص / ۱۰) و این خود زمینه‌ای می‌شود برای ایجاد روحیه شکرگزاری و سپاس فرزندان نسبت به والدین و خداوند (لقمان / ۱۴).

از سوی دیگر بسیاری از آیات گاهی با برانگیختن تمایلات غریزی انسان نسبت به وجود نعمت‌های بی‌پایان و لذا یزد در بهشت او را به سوی ایمان و عمل صالح در دنیا فرامی‌خواند: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: خداوند به مردان و زنان باایمان باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان (نصیب آنها ساخته) و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه اینها) برتر است و پیروزی بزرگ، همین است» (التوبه / ۷۲) و گاهی او را نسبت به عواقب ناسپاسی و به‌کارگیری نادرست منابع مادی و معنوی که عبارت از گرسنگی، فقر و ناامنی است، هشدار می‌دهد: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ: خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند،) مثلی زده است: منطقه‌ی آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا می‌رسید، اما به نعمت‌های خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید» (التحل/۱۱۲).

آزمون و ابتلا به گرسنگی، خطر جانی و مانند آن و به دنبال آن صبر و تحمل در برابر آنها که منشأ کمال و رشد انسان است، همگی متکی به وجود این نیازهای غریزی است: «وَلَنْبَلُوتَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ: قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان» (البقره/۱۵۵).

کمک و انفاق‌های مالی انسان برای رفع نیازهای غریزی دیگران، موجب پیوند مجدد انفاق‌کننده با خدا و نیز موجب گرایش و دلبستگی بیشتر گیرنده نسبت به ارزش‌های دینی می‌شود، زیرا این کمک را از کسی دریافت می‌کند که بر اساس فرمان خداوند به این عمل مبادرت کرده است؛ مانند لزوم اطعام ده فقیر در صورت عمل نکردن به سوگند: «...وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ...: ... ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده‌اید، مؤاخذه می‌نماید. کفاره اینگونه قسم‌ها، اطعام ده نفر مستمند از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می‌دهید...» (المائده/۸۹).

البته چگونگی مدیریت و ساماندهی پاسخ به این انگیزه‌ها به گونه‌ای که به تحقق فرهنگ مطلوب منجر شود، بر عهده فطرت، دین و عقل است، لیکن به هر روی نقش تمایلات و گرایش‌های غریزی در ایجاد هیجان و احساس و برانگیختگی به سوی عمل و هدف مطلوب، بسیار با اهمیت و حیاتی است.

پ) قلب

بر اساس دیدگاه قرآنی یکی دیگر از عوامل مؤثر در شکل‌گیری فرهنگ مطلوب الهامات قلبی و روحی و واردات روحانی انسان است که از طریق تزکیه نفس، تقوی، مراقبت و مدیریت توانایی‌ها و نیازهای انسانی و به جریان انداختن آنها در مسیر کمال انسانی حاصل می‌شود. وضعیت روحی و

روانی و احیاناً واردات روحی و قلبی که از این طریق به دست می‌آید، می‌تواند به عنوان منبع اساسی فرهنگ، نقش مهمی در فرایند دستیابی به فرهنگ مطلوب در فرد و جامعه داشته باشد.

منظور از قلب در اینجا روح و جان انسان است، از آن جهت که مرکز معرفت‌ها و آگاهی‌هایی است که فراتر و برتر از آگاهی‌های مفهومی و ذهنی و حسی و عقلی است. این آگاهی‌ها از جنس الهام معنوی، شهود عرفانی و دریافت عینی اشیا می‌باشد (ر.ک؛ ابن عربی، بی‌تا، ج ۲: ۵۶۷ و کاشانی، ۱۳۷۰: ۳۴۱).

در قرآن کریم از این معرفت به «نور» تعبیر شده است: «أَوْ مِنْ كَانٍ مَيِّنًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران اعمال (زشتی) که انجام می‌دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است» (الأنعام/۱۲۲) (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۳۳۹). امام صادق (ع) در حدیث عنوان بصری نیز به این علم و معرفت و نیز ویژگی غیر مفهومی و غیر اکتسابی بودن آن از طریق آموزش اشاره فرموده‌اند: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكثرةِ التَّعَلُّمِ، لَكِنَّ الْعِلْمَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ؛ دانش به بسیاری فراگیری نیست، بلکه نوری است که خداوند آن را در دل هر آن که بخواهد، می‌اندازد» (عاملی جبعی، ۱۴۰۹ق: ۱۶۷).

تأثیر قلب بر فرهنگ

آیات متعددی در قرآن کریم نشان می‌دهد که پروای از خداوند، تقوا، از جان گذشتگی در راه خدا و عمل صالح، موجب عنایت خداوند به او و در نتیجه، موجب هدایت و دستیابی انسان به قدرت تشخیص درست از نادرست می‌گردد (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱۳: ۳۷۶) و به او آرامش و دلگرمی و امید می‌دهد و روشن است که این عناصر تا چه حد در دستیابی به فرهنگ مطلوب مؤثرند. ذیلاً به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

- «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ: و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد، و خداوند با نیکوکاران است» (العنکبوت/۶۹).

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد...» (الأنفال/۲۹).

- «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ: کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایت آنان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد» (محمد/۱۷).

- «...فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى...: و خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت...» (الفتح/۲۶).

دو روایت معروف ذیل نیز شاهدهی بر این مدعاست:

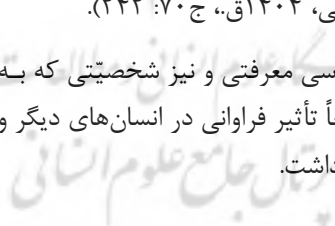
- «هر کس به دانسته‌های خود عمل کند، خداوند آگاهی‌هایی را به او می‌آموزد که پیش از آن نمی‌دانست» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۳۴۰).

- «هر کس خود را چهل روز برای خداوند خالص کند، سرچشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری خواهد شد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷: ۲۴۲).

بدین ترتیب این تغییرات اساسی معرفتی و نیز شخصیتی که به سبب این معرفت در روح و قلب فرد باتقوا اتفاق می‌افتد، قطعاً تأثیر فراوانی در انسان‌های دیگر و در نتیجه، جهت‌گیری فرهنگ به سوی وضعیتی مطلوب خواهد داشت.

ت) فطرت

منظور از فطرت در اینجا عبارت از سرشت و ساختار وجودی و هویتی انسان است که در همه انسان‌ها به صورت خدادادی و غیر اکتسابی در هر زمان و هر مکانی وجود دارد: «...فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...: این فطرتی است که خداوند انسان‌ها



را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست...» (الرّوم/۳۰). همان گونه که در انسان بُعد دیگری بنام غریزه و طبیعت وجود دارد که مرتبط با بُعد جسمانی و حیوانی انسان است و از این جهت با آنها مشترک است، فطرت نیز بُعد انسانی انسان است که او را دیگران متمایز می‌کند. این هویت وجودی از ویژگی‌ها و ابعادی برخوردار است که به طور ساختاری در او وجود دارد و نیازی به آموزش و یادگیری ندارد. این ویژگی‌ها در فرهنگ اثری بسیار مهم دارند.

این ویژگی‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آگاهی‌های فطری (اعم از شهودی و حصولی) و گرایش‌های فطری.

۱- آگاهی‌های فطری که عبارت از آگاهی‌هایی است که بالفعل و یا بالقوه در او وجود دارد. این آگاهی‌ها نیز بر دو دسته است: ذهنی و شهودی.

الف) آگاهی‌های فطری ذهنی که عبارت از تعدادی اصول معرفتی و گزاره‌های حاکی از هست و نیست و نیز باید و نباید است. گزاره‌های مربوط به هست‌ها و نیست‌ها همان قضایای نظری بدیهی و قریب به بدیهی است و گزاره‌های مربوط به باید و نبایدهای فطری همان اصولی هستند که بنیانی اساسی برای تشخیص حُسن و قُبْح اشیاء است. در آیه ذیل به این موضوع اشاره شده است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا: وَ قَسَمَ بِهِ جَانِ أَدَمِي وَ أَنْ كَسَّ أَنْ رَا (آفریده و) منظم ساخته، * سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است، * که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده» (الشَّمْس/۹-۷). این مضمون در آیاتی دیگر به شکل پرسشی مطرح شده است که نشان از بدیهی بودن و بی‌چون و چرا بودن پاسخ آن دارد: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ: آیا جزای نیکی جز نیکی است؟!» (الرَّحْمَن/۶۰)، «...هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ...: ... بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟! یا ظلمت‌ها و نور برابرند؟!...» (الرَّعْد/۱۶)، «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان (با ایمانی) را که از جانب خود رزقی نیکو به او بخشیده‌ایم و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می‌کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟! شکر مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی‌دانند!» (التَّحَلُّ/۷۵).

ب) آگاهی‌های فطری شهودی (حضوری): این آگاهی‌ها شامل وجدانیات درونی مانند آگاهی هر انسان به وجود خود و حالت‌های درونی خود و نیز آگاهی شهودی به وجود خداوند است. از آنجا که این بحث در قسمت عقل به عنوان منبع فطرت مورد بررسی بیشتری قرار خواهد گرفت، در اینجا صرفاً به آگاهی شهودی انسان نسبت به خداوند اکتفا می‌شود. در آیه میثاق و آیه فطرت و مانند آن بر این بُعد تأکید شده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند» (الروم/۳۰). در آیه میثاق از عهد و پیمانی یاد شده که خداوند از همه فرزندان آدم در مورد ربوبیت خود گرفته است و همه آنها با اشهاد بر آنفس خویش نیز به آن اقرار کرده‌اند: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...» و آنگاه که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت، (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم...» (الأعراف/۱۷۲).

آیات توجه یافتن انسان به خداوند در هنگام احساس خطر و بروز مشکلات نیز بر معرفت شهودی انسان به خداوند دلالت می‌کند: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد، جز او تمام کسانی را که (برای حل مشکلات خود) می‌خوانید، فراموش می‌کنید، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، روی می‌گردانید و انسان، بسیار ناسپاس است» (الإسراء/۶۷).

۲- گرایش‌های فطری

انسان فطرتاً گرایش عمیقی به خداوند، خوبی‌های اخلاقی و سایر کمالات وجودی دارد. پرستش خداوند (که بنیانی‌ترین اصل دین است)، نیایش و اظهار دل بستگی به او از درون هویت انسان می‌جوشد و سر برمی‌آورد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق.، ج ۵: ۲۷۶۷). گرایش به معنویت، حقیقت، علم، ارتقای وجودی خود، زیبایی، عدالت، صداقت، وفای به عهد، دوستی و محبت به دیگران، شکرگزاری از کمک دیگران و ... دارد و از نادانی، فریب، ظلم، بدعهدی، دروغ، تبعیض، خودخواهی‌های بی‌جهت و ... بیزار است.

در آیه ۱۵۷ از سوره مبارکه اعراف که سخن از ممنوعیت استفاده از امور ناپاک به میان آمده است، این مطلب فرض گرفته شده که انسان اولاً از امور ناپاک و آلوده فطرتاً بیزار است و ثانیاً فطرتاً می‌تواند امور ناپاک را بشناسد و بر همین اساس، خداوند حکم حرمت را روی چیزی می‌برد که طبع انسانی از آن متنفر است.

تأثیر فطرت بر فرهنگ

در خصوص نقش آگاهی‌های فطری در شکل‌گیری فرهنگ، پیش‌تر سخن گفته شد (ر.ک؛ بخش عقل در این مقاله). این گرایش‌های فطری طبعاً نقشی اساسی در شکل‌گیری فرهنگ مطلوب دارند. در مورد تأثیر گرایش‌های فطری بر فرهنگ نیز با توجه به ویژگی‌های گرایش‌های فطری که در تبیین این گرایش گفته شد (ر.ک؛ بخش گرایش‌های فطری در همین مقاله)، تأثیر بنیادین آن بر فرهنگ به آسانی قابل درک است.

ث) دین

منظور از دین در اینجا اراده تشریحی الهی برای هدایت بشر است که در کتاب و سنت معتبر (قول، فعل و تقریر معصوم) تجلی یافته است که می‌توان آن را در سه حوزه اعتقادات، رفتار و اخلاق طبقه‌بندی کرد (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا: ۴؛ همان، ۱۳۸۶: ۴۱ و جوادی آملی، ۱۳۸۴، الف: ۱۱۱).

طبعاً لازمه تأثیر دین در فرهنگ آن است که اولاً به فهم آید و انسان به آن آگاهی پیدا کند و الا اگر دین صرفاً در لوح محفوظ و در نزد خداوند و یا در کتب استفاده نشده‌ای قرار داشته باشد، نسبتی با فرهنگ نمی‌تواند داشته باشد. ثانیاً انسان به محتوای دین باور و اعتقاد و ایمان پیدا کند و سپس بر اساس اراده و اختیار خود بدان عمل کند (البقره/ ۲۵، المائده/ ۹، یونس/ ۴، مریم/ ۹۶)، زیرا بدون باور و عمل اختیاری نتایج مطلوب ببار نمی‌آید و به میزانی که در هر یک از این امور نقص وجود داشته باشد، میزان تأثیر دین بر فرهنگ کاهش می‌یابد.

مسیرها و مجاری مختلف تأثیر دین بر فرهنگ

تأثیرات دین بر فرهنگ از مسیر و مجراهای مختلفی صورت می‌گیرد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- فطرت: از آنجا که فطرت انسان بر اساس آگاهی‌ها و گرایش‌های دینی شکل گرفته است، بر این اساس، دینی بودن انسان بر همه اشکال و انحای فرهنگ تأثیر می‌گذارد و خود به مثابه عاملی خلّاق، فرهنگ را شکل می‌دهد (که تفصیل این مطلب در بحث فطرت گذشت).

۲- ارائه آموزه‌ها و معارف: این آموزه‌ها عبارتند از ارائه مبانی و بنیان‌های نظری فرهنگ مطلوب، تبیین غایت و هدف فرهنگ، برنامه‌ها و روش‌های فرهنگی متناسب برای دستیابی به هدف، تبیین سیره انبیا و اولیا برای ارائه تجربه موفق و رویه انسان‌های ناموفق برای جلوگیری از انحطاط انسان‌های مخاطب و ...

۳- مواجهه با انبیا و شخصیت‌های برجسته دینی: مواجهه این بزرگان به عنوان نمایندگان دین با مردم به صورت رودررو و مستقیم، قطع نظر از تأثیر به لحاظ آموزه‌ها، تأثیر شگرفی بر روح و جان و فرهنگ مردم می‌گذارد. این تأثیر که به دلیل پاکی و تقوا و نورانیت معنوی آنان است، موجب می‌شود مردم به سوی ارزش‌های فرهنگی مطلوب سوق یابند.

۴- انجام مناسک و مراسم و دینی: اعم از فردی و جمعی که بعضاً در زمان‌ها و مکان‌های خاص صورت می‌گیرد که در شکل‌گیری هویت دینی و نهادینه شده دین نقش دارند؛ مانند برگزاری نماز به صورت جماعت در مساجد و یا به صورت فردی، انجام حج، اعتکاف و انفاق مالی و دعا و ذکر و سایر عبادات که موجب تزکیه نفس و برانگیختگی به سوی خیر و دوری از ضد ارزش‌های فرهنگی می‌شود. این موضوع به گونه‌ای گسترده‌تر شامل تمامی اعمال متدینان (همچون ازدواج، تجارت، آموزش و...) در صورت انگیزه دینی و رعایت شرایط مربوطه می‌گردد: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است» (الأنعام/۱۶۲).

۵- زبان دین: زبان قرآن کریم با ویژگی‌های برجسته اعجاز‌آمیز خود همچون روشنی، فخامت، شکوه، هیبت‌آفرینی و ... به مثابه یک اثر هنری خداوند، باشکوه و با لایه‌هایی از حقیقت درون و روح انسان ارتباط برقرار می‌کند و آنها را فعال می‌کند و بر می‌انگیزاند و به همراه سایر عناصر

تأثیر گزار، روح قداست و شکوه الهی را برای انسان به ارمغان می‌آورد. حیرت مخالفان و مشرکان از زبان قرآن و نسبت سحر به قرآن از همین ویژگی ناشی می‌شود.

این موارد پنجگانه با کمک به یکدیگر و تعامل با هم، موجب تحقق هدف مورد نظر یعنی پیدایش فرهنگ مطلوب می‌شوند. به عنوان نمونه، آموزه‌ها به مثابه چراغ و مشعل راه موجب می‌شود که انسان دین را به خوبی بشناسد و دچار انحراف در مسیر نگردد و اعمال و مناسک خود را بر اساس علم تنظیم کند و از سوی دیگر، زبان دین، مواجهه با انبیا، عمل به دستورات و مناسک و بالأخره فطرت تکوینی همگی زمینه پذیرش آموزه‌های دینی را فراهم می‌کنند و این آموزه را در جان و روح انسان نهادینه می‌کنند که نتیجه آن، ایمان و باور به آموزه‌هاست.

تأثیر دین بر فرهنگ

نگاهی کلی: دین تأثیرات متنوع و فراوانی بر فرهنگ دارد. برخی از آنها عبارتند از ایجاد قداست و معنا بخشیدن به زندگی و برطرف کردن احساس گمگشتگی، تنهایی، از خودبیگانگی و پوچی، امیدآفرینی، بازگرداندن انسان اسیر خودخواهی و گروگان این عالم خودساخته به مسیر و موطن حقیقی و جایگاه درست او، جهت‌دهی و هدف‌بخشی به انسان، گشودن افق‌های جدید و بی‌پایان برای رشد جنبه‌های عقلی، قلبی و حسی، به وحدت رسانیدن کثرت‌ها و پراکندگی‌های مخرب به وحدت، آزادسازی انسان‌ها از اسارت رسوم و تعهدهای ضد انسانی: «...يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر بازمی‌دارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد و ناپاکیها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد...» (الأعراف/۱۵۷) و هدایت میثاق‌ها و پیمان‌های اجتماعی به مسیر درست و تأکید بر تعهد و احترام به پیمان‌ها و وفای به عهد تأکید می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمانها (و قراردادهای) وفا کنید...» (المائده/۱)، تأکید بر لزوم ارتقای ارزش‌های اخلاقی و انسانی، تأکید جدی و ایجاد انگیزه برای انسان جهت پیشرفت دانش و حقیقت‌جویی، برقراری ارتباط با تمام لایه‌های وجودی انسان، ارائه و به‌کارگیری تمام ظرفیت‌های انسان و هستی برای رشد وی، انسجام و جامعیت بخشی به فرهنگ، پالایش دیگر منابع فرهنگ و

از آنجا که هرگونه تأثیر دین بر فرهنگ از مسیرها و مجاری مذکور صورت می‌گیرد و در این مقاله توضیح همه آنها ممکن نیست، لذا در اینجا به تبیین تأثیر دین بر فرهنگ از طریق آموزه‌ها و آموزه‌های مؤثر در فرهنگ به گونه‌ای اجمالی اکتفا می‌گردد.

تأثیر دین بر فرهنگ از طریق آموزه‌ها

این آموزه‌ها شامل مبانی معرفتی، اخلاق و احکام می‌شود:

الف) مبانی معرفتی که شامل خداشناسی، انسان‌شناسی و... می‌گردد که ذیلاً به برخی از

آنها اشاره می‌شود:

برخورداری خداوند از همه کمالات وجودی و دوری از هر نقص و ضعف، پدید آمدن جهان بر اساس مشیت حکیمانه، خیر، رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته و هدفمند بودن جهان: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: آیا گمان کردید شما را بی‌پهوده آفریده‌ایم، و بسوی ما باز نمی‌گردید؟» (مؤمنون/ ۱۱۵)؛ «مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...: ما آن دو را جز بحق نیافریدیم...» (الدخان/ ۳۹)، وابستگی و نیازمندی تمامی موجودات به او و اینکه هیچ چیز لحظه‌ای بی‌نیاز از او نیست و همه چیز روی به سوی او دارد: «...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم...» (البقره/ ۱۵۶). اینکه او هستی و حق محض است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ...: این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است...» (الحج/ آیه ۶) و هر امر حق دیگری (اعم از امر وجودی و یا ارزشی) که امکان وجود داشته باشد، تنها از او ناشی می‌شود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ: اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو...» (آل عمران/ ۶۰). اینکه جهان محدود به عالم ماده و دنیا نیست و جهان ابدی و حیات واقعی به دنبال این عالم و در سرای دیگر شکل می‌گیرد: «...إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ: ... این زندگی دنیا، تنها متاع زودگذری است؛ و آخرت سرای همیشگی است» (غافر/ ۳۹). کرامت و موقعیت ویژه انسان در میان سایر موجودات: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم» (الإسراء/ ۷۰)، قدرت، اختیار و اراده

۱۳۹۲ پاییز، شماره ۴، سال هفتم، مجله

مبتنی بر آگاهی انسان «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»: ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس» (الإنسان/۳)، به گونه‌ای که می‌تواند مخاطب الهی قرار گیرد و مأمور به انجام دستورهایی برای فرهنگ‌سازی گردد (ر.ک؛ بسیاری از آیات که خطاب «یا ایها الإنسان» و «یا ایها المؤمنون» دارد)، اینکه تنها اوست که راهنمایی و هدایت انسان را بر عهده دارد و در امر رشد فرهنگی انسان می‌تواند انسان را دستگیری کند: «...أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا: آیا شما می‌خواهید کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت» (النساء/۸۸، الأعراف/۱۸۶ و الشوری/۴۴)، تأکید بر فطرت به عنوان هویت انسان، گرایش و معرفت فطری انسان به دین و خداوند و ابتدای دین بر اساس ساختار فطرت تا بهترین مسیر برای رشد و فعلیت تمام ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فطرت فراهم شود و اینکه هر انسانی به صرف برخورداری از فطرت، نسبت وجودی و وابستگی ویژه‌ای با خداوند دارد و ذاتاً مسلمان و موحد است و نیز انسان به دلیل برخورداری از فطرت، موجودی صرفاً شکل گرفته از عوامل بیرونی و محیطی و اجتماعی و تاریخی نیست: «...فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...: این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده...» (الروم/۳۰)، «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...: و آنگاه که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم...» (الأعراف/۱۷۲)، اینکه حرکت به سوی فرهنگ دینی مطابق با فطرت است و فرهنگ مطلوب تنها با پیروی از دین شکل می‌گیرد: «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: و (به من دستور داده شده که): روی خود را به آیینی متوجه ساز که از هر گونه شرک خالی است و از مشرکان مباش» (یونس/۱۰۵) (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۱۷۸).

لزوم هدایت تشریعی الهی به عنوان مکمل فطرت از طریق برانگیختن انبیا، برای هدایت انسان و نفی نسبت فرهنگ در چارچوب‌های اصلی دین: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...» (الروم/۳۰)، «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (آل عمران/۱۹)، خلافت الهی او بر روی زمین و رسالت ویژه وی جهت تکمیل و رشد خود و جامعه که بر همین اساس باید در اهتمام به فرهنگ مطلوب تلاش جدی داشته باشد (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۸۵)، نفی هر

گونه تقسیم‌بندی‌های کاذب از قبیل طبقه و رنگ و نژاد و ... که ربطی به هویت انسانی ندارند و هیچ دخلتی در انسانیت انسان ندارند و تأکید بر اینکه معیار برتری عبارت است از اراده کمال‌جویانه و پایبندی نسبت به ارزش‌های انسانی و دینی جهت دستیابی به فرهنگی رشدیافته‌تر و متعالی‌تر (ر.ک؛ الروم/۳۰ و يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تفاوت‌ترین شماسست...» (الحجرات/۱۳)).

امکان رسانیدن پیام فرهنگ مطلوب به همه انسان‌ها و امکان پذیرش آن از سوی همه، زیرا این پیام در راستای فطرت است و مضمون آن تعهد به حقیقت می‌باشد. در این صورت، اگر حقیقت دین به دور از پیرایه‌های زمانی، مکانی، قومی، نژادی و خلاصه هر امر غیر فطری دیگری به انسان‌ها ارائه شود، ظرفیت پذیرش آن در همه انسان‌ها وجود دارد.

امکان همگرایی و زمینه‌سازی برای شکل‌گیری فرهنگ جهانی واحد به دلیل وحدت فطرت، وحدت خالق، وحدت غایات و اهداف و وحدت مسیر اصلی دستیابی به اهداف (شریعت الهی و دین) وحدت دین (ر.ک؛ الروم/۳۲-۳۰). تا بدین ترتیب ظرفیت یگانه و بی‌همتا برای مناسبتی برای گفت و گو و تعامل میان انسان‌ها، همدلی در اهداف، رویکردها و موضع‌گیری‌های مشترک و بالأخره دستیابی به فرهنگ واحد جهانی الهی فراهم شود (ر.ک؛ آل عمران/۶۴).

وجود ظرفیت فطرت در انسان به همراه رحمت‌های بی‌پایان الهی و وعده او که موجب ایجاد امید به آینده در انسان، امید به اصلاح امور و نفی یأس، خمودگی، ظلم‌پذیری، پرخاشگری، جامعه‌ناپذیری و ... می‌گردد: «...لَا تَيَاسُوهَا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ...» و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند (یوسف/۸۷)؛ «وَتُرِيدُونَ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوهُ فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ: ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم» (القصص/۵). دیدگاه انتظار مثبت و خلاق در مکتب تشیع مبتنی بر همین اصل است.

مسئولیت همگانی: با توجه به وجود اختیار و نیز خلافت الهی در مقام عمل انسانی و نیز وجود فطرت واحد و کرامت انسانی واحد در همه انسان‌ها، اعم از انبیا و انسان‌های دیگر و تشرّف

همسان به خطاب الهی، همه انسان‌ها به همان اندازه نیز مأمور تغییر وضع موجود به مطلوب و مسئول رفتارهای خود هستند: «...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا...» چرا که گوش و چشم و دل همه مسؤولند» (الإسراء/۳۶).

ب) آموزه‌های مربوط به احکام و اخلاق

لزوم انجام برنامه‌های عبادی همچون نماز، روزه، حج، انفاق مالی، دعا و ذکر که موجب تقویت رابطه انسان با خدا و جامعه و طبیعت و ... می‌شود. احکام فردی (مانند حلال و حرام در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و ...) و احکام اجتماعی که شامل مباحث اجتماعی و حقوقی و سیاسی و اقتصادی می‌شود. دستورات فراوان اخلاقی فردی و اجتماعی به همراه روش‌های تربیت و تزکیه انسان و بیدار کردن انگیزه‌های خیرجویی با ایجاد امید و بشارت و یا انذار و هشدار و ... که همگی مواردی هستند که برای رشد و ارتقای فرد و جامعه و بالمآل، فرهنگ طراحي شده‌اند و در فرهنگ مؤثرند. برخی از این آموزه‌ها در بحث از سیره انبیا مطرح خواهد شد.

ج) عقل

معنای عقل: عقل دارای معانی متعددی است، ولی معانی که به بحث ما بیشتر مربوط می‌شوند، عبارتند از قوه نظری و احکام بدیهی عقل و نیز گزاره‌های برهانی مبتنی بر آنها.

الف) قوه نظری: این قوه فعالیت‌های ادراکی و تحلیلی و ترکیبی انسان را بر عهده دارد و می‌تواند به کشف واقعیات و حقایق نایل آید و با استفاده از دانسته‌ها به داوری درباره صدق و کذب گزاره‌ها بپردازد.

این عقل ابزاری است برای استفاده از منابع فرهنگ همچون طبیعت، دین و ... اما خودش منبع نیست. به عبارتی، همان گونه که حواس پنجگانه انسان ابزاری برای استفاده از طبیعت جهت دستیابی به معرفت است، عقل نیز با به‌کارگیری داده‌های حسی حواس پنجگانه و نیز با تحلیل و تبیین منابع دینی، روند دستیابی به معرفت و شکل‌گیری فرهنگ مطلوب را تکمیل می‌کند. این عقل با وجود اهمیت آن از آنجا که ابزار فرهنگ است و نه منبع، از توضیح بیشتر آن درمی‌گذریم.

ب) احکام بدیهی عقل و نیز گزاره‌های برهانی مبتنی بر آنها: شامل آگاهی‌های فطری ذهنی (قضایای بدیهی و قریب به بدیهی و نیز قوانین بدیهی منطقی) و نیز گزاره‌های برهانی

مبتنی بر این فطریات می‌گردد. این آگاهی‌ها به عنوان سرمایه عقلی انسانی، اگرچه تعدادشان خیلی فراوان نیست، اما فوق‌العاده با اهمیت هستند؛ چراکه بنیان‌های اصلی دین و فرهنگ توسط همین گزاره‌ها شکل می‌گیرد.

(۱) احکام بدیهی عقل: ذهن انسان به عنوان یکی از ابعاد وجودی او که تصدی معرفت‌های حصولی انسان را بر عهده دارد، مانند کاغذ سفیدی نیست که تمامی نوشته‌های آن با حس و تجربه و مانند آن فراهم شود، بلکه به طور فطری برخوردار از تعدادی اصول معرفتی فطری به صورت بالفعل و یا بالقوه است. این نوع آگاهی، اگرچه نیاز به آموزش ندارد، ولی لزوماً با تولد انسان همگی به طور بالفعل پدید نمی‌آیند، بلکه گاهی به شکل تدریجی حاصل می‌شوند. این آگاهی‌ها شامل احکام و گزاره‌های حاکی از هست و نیست و نیز باید و نباید است.

گزاره‌های مربوط به هست‌ها و نیست‌ها همان قضایای نظری بدیهی و خمیرمایه‌های عقلی اولی و نیز گزاره‌هایی است که تصدیق و تأیید آنها نیاز به کوشش و تلاش فراوانی ندارد (ر.ک؛ حلی، بی‌تا: ۱۹۰-۲۰۵) که بنیان تمامی دانش‌های انسان را شکل می‌دهد. تمامی علوم، اعم از نظری و عملی از فلسفه، ریاضیات، علوم تجربی گرفته تا اخلاق و ادبیات و جامعه‌شناسی و نیز هر گونه فهم و درک از دین و علوم دینی و فهم کتاب و سنت و ... بر این اصول مبتنی هستند. ضمن اینکه تعامل انسان با موجودات دیگر مانند سایر انسان‌ها و طبیعت نیز بر این اصول مبتنی است.

باید و نبایدهای فطری نیز همان اصولی هستند که بنیانی اساسی برای تشخیص حسن و قبح ذاتی اشیاء به کار می‌رود و از آن در علم اصول به مستقلات عقلیه تعبیر می‌شود و مبنایی برای عینیت و نفی نسبیّت ارزش‌های اخلاقی است (ر.ک؛ الشمس / ۷ و ۸؛ الرحمن / ۶۰؛ الأنعام / ۵۰؛ الرعد / ۱۶ و التحل / ۷۶-۷۵).

(۲) گزاره‌های برهانی مبتنی بر بدیهیات: گزاره‌هایی هستند که انسان با به‌کارگیری قوه عاقله خود و با تکیه بر آگاهی‌های بدیهی مذکور و نیز قوانین بدیهی منطقی به آنها دست می‌یابد و بر دانش خود می‌افزاید. این گزاره‌ها بر خلاف بدیهیات، فطری نیستند، بلکه اکتسابی هستند و در صورت برخورداری از شرایط لازم، گزاره‌هایی یقینی و مطابق با واقع خواهند بود. احکام این عقل از آنجا که قطعیت و مطابقت با واقع دارد، از حجیت ذاتی برخوردار است و نیازی به تأیید مرجع دیگری ندارد، بلکه مرجعیت امور دیگر توسط این عقل صورت می‌گیرد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶:

۳۴ و ۳۵). به هر روی، این آگاهی‌ها همگی توسط قوه عاقله (عقل به معنای اول) به کار گرفته می‌شود و بنیان دانش‌های دیگر را شکل می‌دهد.

تأثیر عقل بر فرهنگ

(۱) تأمین بنیان‌های نظری برای دین و دانش‌های مختلف که بهره‌گیری از این بنیان‌های نظری استوار و یقینی می‌تواند موجب پیدایش نظام معرفتی برهانی عقلی شود که ویژگی برجسته‌اش یقین و قطعیت مطابق با واقع است، همان چیزی که مصداق بارز و برجسته علم محسوب می‌شود (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۴، ب: ۱۳۶). به کارگیری چنین نظامی موجب رشد و ارتقای عقلانیت و واقع‌گرایی جامعه و دوری از پندارها و گمان‌ها و تخمین‌ها و خرافات و ... می‌گردد.

این مبانی و مبادی نظری که بر دین و نیز دانش‌های مختلف انسانی تقدّم دارد، زمینه پذیرش دین و ایجاد و گسترش دانش‌ها را که از مهم‌ترین عوامل سازنده فرهنگ مطلوب هستند، فراهم می‌سازد. به عنوان نمونه، در خصوص دین، اینکه کدام دین را باید برگزید و حقانیت از آن کدام مکتب است، اثبات وجود خداوند، تشخیص معجزه انبیاء و حقانیت آنان و ... همگی از طریق گزاره‌های بنیادین این منبع انجام می‌گیرد که البته ابزار این داوری، قوه عاقله است. به عبارت دیگر، عقل ابتدا باید خداوند، توحید و نیز برخی صفات او را اثبات کند، ضرورت نبوت و اینکه این فرد خاص به دلیل معجزات خود پیامبر اوست و ... را اثبات کند تا زمینه دین و تثبیت دین به لحاظ نظری تأمین گردد. پس از آنکه دین تثبیت شد، نوبت تأثیر دین بر فرهنگ می‌رسد.

با این همه، این عقل به رغم اهمیت فراوانش محدودیت‌های خاص خود را نیز دارد و انسان را از وحی الهی و تجربیات انسانی و سایر منابع فرهنگ بی‌نیاز نمی‌کند، زیرا بسیاری از حقایق و واقعیات است که از چشم عقل برهانی (قبل از استفاده از وحی و ...) پوشیده است و توانایی رفع ابهام و حل مشکل تنها به دست وحی است.

(۲) در موارد فراوانی، دین برای اثبات گزاره‌های خود از عقل کمک می‌گیرد و در واقع، استدلال دین بر مطلبی استدلال عقلی - دینی می‌شود (ر.ک؛ الرعد/۱۶، النحل/۷۶-۷۵ و الرحمن/۶۰).

(۳) راهنمایی عقل در فهم و تفسیر دین و سایر منابع فرهنگ که یکی از کارکردهای عقل، ارائه معیارهای فهم دین است. پس از تثبیت دین توسط عقل، دین به ارائه آموزه‌های خود توسط کتاب و سنت می‌پردازد. در اینجا همان گزاره‌هایی که موجب تثبیت دین شدند، در فهم دین همچنان در

فهم دین نیز دخیل هستند. به عنوان مثال، اگر ظواهر برخی از آیات نشان از تجسیم و رؤیت مادی خداوند و ... دارد (نظیر آیه ۱۰ از سوره فتح و نیز آیات ۲۳ - ۲۲ از سوره قیامت)، عقل بر اساس گزاره‌های برهانی خود مبنی بر اثبات خداوند به عنوان موجودی واجب‌الوجود، غیرجسمانی، نادیدنی و ... دست‌اندرکار می‌شود و آیات را به معنای واقعی آنها برمی‌گرداند.

تاریخ گذشتگان و سیره منقول به عنوان منبع فرهنگ نیز همین گونه است، زیرا این تاریخ در صورتی می‌تواند به صورت الگوی مناسب مطرح باشد که با این عقل سنجیده شود و از سوی آن تأیید شده باشد. به عنوان نمونه، این عقل رفتارها و گفتارهای به ظاهر متناقضی را که از معصومین در تاریخ نقل شده است، مورد مذاقه قرار می‌دهد و حکم می‌کند که فرد معصوم با توجه به ویژگی عصمت نمی‌تواند تناقض داشته باشد. همین کارکرد برای عقل در خصوص سایر منابع فرهنگ و نیز خود فرهنگ با همه عناصر و اجزای خود نیز مطرح است.

چ) تاریخ

منبع تأثیرگذار دیگری که سخت مورد تأکید دین اسلام و به طور خاص، قرآن است، «تاریخ» می‌باشد. منظور از تاریخ در اینجا عبارت است از وقایع، حوادث و اوضاع انسان‌ها در گذشته و نیز قواعد و سُننی که بر زندگی آنان حاکم بوده است. اهمیت تاریخ در فرهنگ از آن جهت است که انسان می‌تواند با بررسی تاریخ گذشتگان، عبرت‌ها و تجارب فراوانی را بیاموزد و از آنها در ساختن وضعیت مطلوب خود به کار گیرد.

تاریخ را به لحاظ تأثیر در فرهنگ می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: تاریخ به معنای عام آن که شامل وقایع مربوط به همه انسان‌های گذشته با هر رویکرد و رفتار مثبت و یا منفی که داشته‌اند و تاریخ به معنای سیره انبیای الهی و انسان‌های نمونه.

۱- تاریخ به معنای عام

آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که وضعیت نعمت‌ها و نعمت‌های گذشتگان را نقل می‌کند، دلایل اوج‌گیری و یا انحطاط فرهنگ و تمدن‌ها و دستیابی به اصول و تجاربی برای ارتقای فرهنگ را بیان می‌کند و توجه به این امر را موجب عبرت برای انسان می‌شمارد: «قُلْ سِيرُوا فِي

الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ: (الأنعام/ ۱۱) و در سوره نمل، آیه ۶۹ نیز همین عبارت آمده است، با این تفاوت که به جای «مکذبین» از تعبیر «مجرمین» استفاده شده است.

امیرالمؤمنین علی (ع) در وصیت خود اهمیت این موضوع را به امام حسن (ع) یادآور می‌شوند و او را توصیه به این امر می‌فرمایند: «پسرکم! اگر چه عمرم محدود بوده و با امت‌های گذشته زندگی نکرده‌ام که وضعیت و احوال آنها را از نزدیک ببینم، اما آثارشان را بررسی کردم و در گزارش‌هایی که از آنها رسیده است، اندیشه کردم تا آنجا که همچون یکی از آنها گردیدم، آنچنان که گویی با همه آنها زندگی کرده‌ام، بلکه بالاتر از این، من مانند کسی هستم که از آغاز تا انجام دنیا با همه مردم بوده است و با آنها زندگی کرده است. بر این اساس، حوادث درست را از نادرست شناختم و سود و زیان آنها را یافتم» (نهج‌البلاغه/ ن ۳۱).

قرآن کریم به موارد متعددی از عبرت‌ها و سنت‌های الهی اشاره کرده است. از جمله: تأثیر ایمان و عمل صالح انسان‌ها در ایجاد امنیت، رشد و گسترش فضیلت بر روی زمین، پیروزی ارزش‌های الهی و انسانی بر جریان باطل در عرصه‌های مختلف از جمله فرهنگ و ... این امر در دو آیه ذیل به روشنی آمده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...: خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت...» (النور/ ۵۵)؛ «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ: خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم، چرا که خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است» (المجادله/ ۲۱).

نتایج ویرانگر مواردی همچون پیمان‌شکنی، کشتن بیگناهان و پاکان، غفلت از حقیقت، فرار از مسئولیت‌پذیری، دشمنی بی‌دلیل با حقیقت و... و تأثیر آن در انحطاط فرهنگ و سرنوشت جامعه که در آیه‌های ذیل مشهود است: «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...: ولی به خاطر پیمان‌شکنی آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل‌های آنان

را سخت و سنگین نمودیم. سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند...» (المائدة / ۱۳)؛ «أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَنَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ: آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند، چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و پیامبران‌شان با دلایل روشن به سراغشان آمدند، (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند). خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می‌کردند» (الروم / ۹)؛ «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ: اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند، (لحظه عذاب فرارسید و) نهی‌کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند، به‌خاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم» (الأعراف / ۱۶۵)؛ «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ ... وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ: و (نیز به خاطر بیایرد) زمانی را که گفتید: ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد. موسی گفت: آیا غذای پست‌تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست. و (مهر) ذلت و نیاز بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند، چرا که آنان نسبت به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به‌خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند» (البقره / ۶۱).

۲- سیره انبیای الهی و انسان‌های نمونه

سیره و رفتار انبیاء و اولیاء نیز به عنوان بخش ویژه و مهمی از تاریخ به عنوان منبع فرهنگ مطلوب مطرح است. این بخش از تاریخ که از طریق متون دینی (کتاب و سنت و تاریخ معتبر) به دست ما رسیده است، با تکیه بر روش‌شناسی مناسب و دقیق (اجتهاد به معنای مصطلح) به فهم انسان در می‌آید و در فرهنگ تأثیر می‌گذارد. سیره را از جهتی می‌توان به عنوان بخشی از دین در

نظر گرفت، زیرا همچون قرآن کریم منبعی اساسی برای دین است، ولی از آنجا که ماهیتی تاریخی دارد، در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد.

اصولاً قرآن کریم جایگاه اولیا و بزرگان دینی را به گونه‌ای ترسیم کرده است که از دسترس بشری دور نباشند، قابل اقتدا و اهتدا باشند و در نتیجه، تأثیر فرهنگی بالایی بر جامعه داشته باشند و اساساً یکی از دلایل اینکه خداوند پیامبران و اولیای خود را از جنس انسان برگزیده و نه فرشته، آن است که راهنمایان بتوانند انگیزه‌های لازم برای پیروی را در انسان‌ها برانگیزانند؛ راهنمایی که خود مثل دیگران شهوت و غضب دارد، گرسنه و تشنه می‌شود، احساسات و عواطف دارد، می‌خواهد و بیمار می‌شود و ... می‌تواند مقتدا باشد و مردم را برانگیزاند که پیروی کنند، نه فرشته که انسان بین خود و او پیوند وجودی چندانی نمی‌بیند: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...» ما هیچ یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند...» (الفرقان/۲۰). به عنوان نمونه، کنترل شهوت یوسف (ع) و تقوای او در برابر زلیخا از آن جهت در مردم و فرهنگ آنان تأثیرگذار است که توسط انسانی همانند خود آنها انجام شده است (ر.ک؛ یوسف/۵۴-۲۳).

منظور از سیره در اینجا (همچون تاریخ به معنای اول) افزون بر رفتار و تعامل شخصیت‌های نامبرده، سبک و چارچوب و الگو و منطق رفتاری آنان نیز هست (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱۶: ۵۹)، مانند اینکه آنان برای هدایت و تبلیغ دیگران از چه روش‌هایی استفاده کرده‌اند، چگونه جامعه را رهبری و مدیریت کرده‌اند؟ تعامل و معاشرت با خانواده، یاران، اقوام، غیر مسلمانان، دشمنان زبردستان، عالمان و ... چگونه بوده است؟ مشورت و بهره‌گیری از دیگران چه نقشی در مدیریت و فرایند تصمیم‌گیری آنان داشته است؟ عقلانیت، عاطفه و ... چه جایگاهی در سیره ایشان داشته است؟ و ...

تأثیر سیره بر فرهنگ

اصول سیره پیامبر و اولیا مبنی بر لزوم پایداری بر اصل اخلاق و نفی خیانت در عهد و امانت، نفی بهره‌گیری از هر وسیله‌ای برای دستیابی به هدف و به عبارتی، لزوم تناسب هدف با وسیله، اصل ذلت‌ناپذیری مسلمان، قدرتمندی و آمادگی مواجهه با مشکلات و ... اصولی هستند که از سیره قابل استفاده است (برای اصول متعدد دیگر و تفصیل بیشتر، ر.ک؛ همان: ۱۹۰-۹۶).

بهره‌گیری از استدلال و حجت برای تأیید مطالب خود و به عبارتی، دعوت به دین‌داری محققانه یکی از این موارد است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند... (الحدید/ ۲۵). دو نمونه دیگر:

الف) پرهیز از خودخواهی و نفی شخصیت‌پرستی

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ: برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد. سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا مرا پرستش کنید. بلکه (سزاوار مقام او این است که بگوید: مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید (و غیر از خدا را پرستش نکنید)» (آل عمران/ ۷۹).

ب) شجاعت در دستیابی به اهداف بزرگ

«الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا: (پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آنها) است» (الأحزاب/ ۳۹) (برای نمونه‌های متعدد دیگر، ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۶: ۸۵-۷۰).

ح) بنای عقلا

یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری فرهنگ، بخشی از بنای عقلاست که توسط دین مورد پذیرش و تنفیذ قرار گرفته باشد. منظور از بنای عقلا عبارت از فرآورده‌های تجربی و عملی، سنت‌ها و آداب و رسوم و اخلاق، قراردادهای و قوانین و مقرراتی است که در میان مردم رواج و جریان داشته است. از آنجا که اسلام برای شکل‌دهی فرهنگ مطلوب از همه ظرفیت‌ها و توانایی‌های موجود بهره می‌گیرد، طبعاً بنای عقلا که امکانات فراوانی را در خود دارد، مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد و در برخی موارد با پذیرش کامل و یا اصلاح آن بر توان خود می‌افزاید و به شکل‌دهی فرهنگ مطلوب می‌پردازد.

آداب، سنت‌ها، تجربیات، فناوری‌ها و قراردادهای اجتماعی و ... به مثابه سرمایه‌ای هستند که در طول تاریخ یک جامعه شکل گرفته است و با روح و جان جامعه در هم آمیخته است. مطمئناً این فرهنگ به طور کامل نمی‌تواند مورد قبول باشد، زیرا در این صورت، دلیلی برای تغییر فرهنگی و ایجاد فرهنگ مطلوب نبود. از سوی دیگر، نادیده گرفتن کامل این فرهنگ نیز ممکن نیست، زیرا در این صورت اولاً ارتباط عامل اصلاح با مخاطب و موضوع اصلاح به کلی قطع می‌شود و ثانیاً ظرفیت و امکانات عظیمی از دست می‌رود. بنابراین، بهترین راهی که می‌ماند، عبارت است از حفظ برخی از این سنت‌ها و ... با قرار دادن آنها در سیستم فرهنگی جدید و اصلاح سمت‌گیری‌های نادرست آنها و زدودن عناصر مضمونی و شکلی غیر مرتبط با فرهنگ جدید و جایگزین نمودن عناصر مطلوب. بدین ترتیب، از یک سو این سرمایه اجتماعی مهم حفظ می‌شود و از سوی دیگر، جامعه به دلیل آنکه با فرهنگ جدید احساس بیگانگی مطلق نمی‌کند، بلکه آن را مرتبط با هویت و تاریخ خود می‌داند، ظرفیت بیشتری را در پذیرش فرهنگ جدید از خود نشان می‌دهد. در اینجا توجه به دو نکته لازم است:

الف) بنای عقلا متفاوت از عقل، منبع دیگر فرهنگ است، زیرا اولاً عقل (بدیهی و برهانی) از سنخ علم و آگاهی است و ثانیاً اعتبار و حجیت ذاتی دارد، در حالی که بنای عقلا از سنخ عمل است و نیز حجیت و اعتبار ذاتی ندارد و حجیت و اعتبار خود را باید از دین کسب کند، زیرا کاری که مردم و عقلا انجام می‌دهند و در بین آنها رایج است، لزوماً درست نیست و باید به تأیید و امضای دین برسد. امضای دین نسبت به این امور به شکل‌های گوناگونی صورت می‌گیرد: عمل اولیای دین به آن، تأیید لفظی و یا سکوت نسبت به آن در صورتی که به معنای عدم مخالفت باشد، زیرا اگر این روش باطل می‌بود، آنان مخالفت خود را ابراز می‌کردند، چرا که آن بزرگان در مقابل باطل هرگز سکوت نمی‌کردند (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۴۰). البته اگر بنای عقلا در مواردی مبتنی بر حکم عقل باشد، آن سیره حجیت ذاتی دارد، ولی حجیت آن از باب حجیت عقل است نه بنای عقلا.

ب) بنای عقلا از آن جهت امری عملی است که مورد تأیید دین قرار گرفته است و جزو سنت نیز محسوب می‌شود، لیکن از باب اهمیت آن، مسقلاً مطرح شد.

تأثیر بنای عقلا بر فرهنگ

نمونه‌هایی از این تأثیر را می‌توان از قرآن کریم دریافت. یک نمونه آن زبان است که یکی از تجارب مبتنی بر قرارداد انسان‌ها در طول تاریخ است. هیچ یک از انبیا برای ایجاد فرهنگ مطلوب زبان جدید و بی‌سابقه‌ای را به کار نگرفته‌اند، بلکه با بهره‌گیری از ظرفیت زبان مخاطب خود، به اهدافی اساسی‌تر یعنی تبیین محتوا پرداخته‌اند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» ما هیچ پیامبری را جز به زبان قوم خود نفرستادیم تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد... (ابراهیم/۴). بر همین اساس، قرآن کریم نیز بر اساس اسلوب زبان عربی رایج و قابل فهم برای همه نازل گردید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ: روح الامین آن را نازل کرده است * بر قلب (پاک) تو، تا از اندازکنندگان باشی! * آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد)» (الشعراء/ ۱۹۵-۱۹۳). البته نکته مهم این است که از این ظرفیت زبانی موجود بهترین استفاده می‌شود و با آفرینش و اعجاز بی‌نظیر زبانی، تأثیر فرهنگی را به اوج می‌رساند.

نمونه دیگر قراردادهای اجتماعی در معاملات و ارتباطات خانوادگی است. اسلام برخی از این قراردادها را که در تعارض با دستیابی به فرهنگ مطلوب بوده، مانند ربا، ظهار، همسران پنداشتن فرزند با فرزندخوانده در احکام ازدواج و بسیاری موارد دیگر، مردود اعلام کرده است: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ: خداوند، ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد، و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد» (البقره/ ۲۷۵)، «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّن نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَكَذَلِكَ... * الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ...: کسانی که از شما نسبت به همسرانشان «ظهار» می‌کنند (و می‌گویند: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي: تو نسبت به من به منزله مادرم هستی»)، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی‌اند که آنها را به دنیا آورده‌اند... * کسانی که همسران خود را «ظهار» می‌کنند، سپس از گفته خود باز می‌گردند...» (المجادله/ ۲-۳). ولی بسیاری را هم مانند سایر اقسام تجارت و ... مورد تأیید و تنفیذ قرار داده است: «...وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...: در حالی که خدا بیع را حلال کرده است و ربا را حرام...» (البقره/ ۲۷۵). این احکام اگرچه بعد از امضا در زمره قوانین دینی قرار می‌گیرند، اما نشان‌دهنده آن است که بنای عقلا و مردم در شکل‌گیری فرهنگ تا حد قابل توجهی مورد تأیید دین است.

سنت‌ها و آداب و رسوم نیز بخشی از همین بنای عقلاست که در برخی موارد مورد تأیید دین قرار گرفته است. اسلام با جذب و پذیرش این فضایل آنها را در چارچوب و نظام فرهنگی خود، آنها را بازسازی و پالایش کرده، ضعف‌های آن را همچون خودنمایی، غرور، اسراف، آزدن و منت گذاردن و تحقیر کمک‌شوندگان و ... برطرف کرده است و آنگاه از آن در راستای اهداف خود بهره می‌گیرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید...» (البقره/۲۶۴).

نتیجه‌گیری

یکی از اولویتهای اساسی قرآن کریم عبارت از ایجاد فرهنگ مطلوب است و از جمله پیش‌نیازهای تحقق این امر، دستیابی به منابع مناسبی است که چنین فرهنگی از آن پدید می‌آید. با توجه به رویکرد جامع و همه‌جانبه اسلام به انسان و هستی و در نظر گرفتن تمامی ظرفیتهای وجودی ممکن در عالم برای تحقق چنین هدفی، آگاهی نسبت به منابع فرهنگ مطلوب را از نظر قرآن کریم می‌توان به عنوان یکی از پیش‌نیازهای پژوهشی در این خصوص در نظر گرفت. بر اساس دیدگاه قرآن کریم، فرهنگ مطلوب از منابع متعددی تغذیه می‌شود و بهره می‌گیرد. برخی از آنها اموری وجودی و تکوینی هستند، همچون طبیعت، غریزه، فطرت و عقل و برخی دیگر تشریحی همچون دین و برخی دیگر اموری هستند که محصول تجربه انسان‌های دیگر بوده است و تحقق آنها به گونه‌ای وابسته به اراده و فعل انسان بوده است، همچون سیره عقلا و تاریخ. در این پژوهش، ضمن ارائه و تبیین اجمالی این منابع، به نحوه تأثیر این منابع بر فرهنگ نیز اشاره گردید.

منابع و مآخذ

- آشوری، داریوش. (۱۳۸۶). *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*. تهران: نشر آگاه.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا). *الفتوحات المکیه*. ۴ جلد. بیروت: دار صادر.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). *دین‌شناسی*. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۴). الف. *شریعت در آینه معرفت*. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۴). ب. *معرفت‌شناسی در قرآن*. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۶). *تفسیر انسان به انسان*. قم: اسراء.

- _____ . (۱۳۹۱). *سیره پیامبران در قرآن*. قم: اسراء.
- روح‌الأمینی، محمود. (۱۳۷۲). *زمینه فرهنگ‌شناسی تألیفی در انسان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی*. تهران: عطار.
- رشاد، علی‌اکبر وهمکاران. (۱۳۹۰).
<http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/rashad/falsafeh/90/901126>
- شاذلی، سید قطب. (۱۴۱۲ق.). *فی ظلال القرآن*. بیروت - قاهره: دار الشروق.
- شریف‌الرضی، محمد بن حسین. (۱۳۸۷ق.). *نهج‌البلاغه*. تحقیق صبحی صالح. بیروت: دار‌الکتاب.
- عاملی جبعی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی). (۱۴۰۹ق.). *منیة المرید*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: انتشارات اسلامی
 جامعه مدرسین.
- _____ . (بی‌تا). *خلاصه تعالیم اسلام*. به کوشش داؤد الهامی. قم: دار
 التبلیغ.
- _____ . (۱۳۸۶). *شیعه در اسلام*. قم: بوستان کتاب.
- حلی، علامه حسن بن یوسف. (بی‌تا). *الجواهر النضید*. قم: بیدار.
- کاشانی، عبدالرزاق محمود. (۱۳۷۰). *شرح فصوص الحکم*. قم: بیدار.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق.). *بحار الأنوار؛ الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بیروت: مؤسسه
 الوفاء.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). *مجموعه آثار*. تهران: صدرا.
- نجاتی، محمدعثمان. (۱۳۸۱). *قرآن و روانشناسی*. ترجمه عباس عرب. مشهد: بنیاد پژوهش‌های
 اسلامی.